

بهرام مشیری، «پدیده» ای که باید از نو شناخت!

(از «استاد کاظم غوّاص» تا «بهرام مشیری»)

می دانیم که عصر ما، عصر «اطلاعات» و «ضد اطلاعات» است. عصری که با تمام نیرو کوشش می‌شود تا جامعه ایران از نظر آگاهی های تاریخی «خلع سلاح» شود و حافظه تاریخی مردم ما، مورد دستبرد و تاخت و تاز کسانی قرار بگیرد که بزرگترین ارمان شان برای ملت ایران، «امام خمینی» و «انقلاب شکوهمند اسلامی» بود!

من در برنامه های مختلف در باره تاریخ معاصر ایران و خصوصاً درباره دستبرد به حافظه تاریخی ملت ایران که باعث ظهور خمینی و انقلاب اسلامی شد، صحبت کرده ام. در سالگرد انقلاب اسلامی میخواهم با اشاره به عوامفریبی ه او دروغپردازی های یکی از این «کمپانی های جعل و جهالت»، به ملت ایران و خصوصاً به هم‌نسلان خودم، یعنی نسل سوخته جوانان ایران هشدار بدهم.

حدود 45 سال پیش، شاعر گمنامی به نام «کاظم غوّاص» شعرهای «حزین لاهیجی» (شاعر عصر صفوی) را با عوض کردن نام شاعر اصلی، به نام خودش چاپ می‌کرد و با این کار، اعتبار و شهرت بسیار زیادی به دست آورده بود بطوریکه شاعران بزرگی مانند استاد محمدحسین شهریار، نیمایوشیج، نادر نادریپور، هوشنگ ابتهاج، شفیعی کدکنی و دیگران به دیدار او می رفتند و به دوستی با «استاد غوّاص» افتخار می کردند.

این شهرت کذائی- اما- دیری نپائید زیرا دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی با پیدا کردن نسخه خطی شعرهای «حزین لاهیجی» (در کتابخانه آستان قدس رضوی)، متوجه سرقت «استاد کاظم غوّاص» شد و آن را افشا کرد. این ماجرا مانند توپ در جامعه ادبی ایران صدا کرد و به عنوان یکی از مشهورترین سرقت ها در تاریخ ادبیات ایران شناخته شد.

ماجرای «استاد کاظم غوّاص» مرا بیاد آقای مهندس بهرام مشیری می اندازد که مدتی است مانند «استاد کاظم غوّاص» شهرتی یافته است!

آقای بهرام مشیری مانند «بحر العلوم» درباره همه چیز و همه کس، اظهار «فضل» می کند: از «کربلای امام حسین» بگیرد تا «کربلای 28 مرداد». از فلسفه ایران و جهان بگیرد تا شاهنامه فردوسی. از موسیقی ایران بگیرد تا سکولاریسم و لیبرالیسم. از «جهان هستی چگونه آغاز شده؟» و «معراج پیغمبر اسلام» بگیرد تا جن گیری و شیادی و شعبدبازی!

«عوام الناس» هم-البته- این همه افاضات را «ناشی از دانش بیکران استاد مشیری» می دانند، اما از خود نمی پرسند که آقای بهرام مشیری اینهمه اطلاعات مختلف و گسترده را کی؟ یا کجا؟ آموخته است؟

با مراجعه به وبسایت شخصی آقای بهرام مشیری و خواندن زندگینامه چندسطری او، آگاه می شویم که آقای بهرام مشیری در قبل از انقلاب اسلامی، افسر ارتش شاهنشاهی بوده ولی بخاطر تخلفاتی، از ارتش اخراج شده بود. باهمه شایعاتی که درباره این «تخلفات» وجود دارد، ما از کم و کیف تخلفات آقای بهرام مشیری در ارتش شاهنشاهی چیزی نمی گوئیم ولی می دانیم که پس از اخراج از ارتش، آقای مشیری در سال 1970 عازم آمریکا شد و اینک مدت 40 سال است که در این کشور اقامت دارد.

نکته مهم

نکته مهم این است که در همه سال های اقامت در آمریکا (یعنی 43 سال)، آقای بهرام مشیری هیچگاه، هیچ تحصیلی در هیچ رشته ای از تاریخ و فرهنگ ایران انجام نداد بلکه بنابر سایت رسمی خود آقای مشیری، در این 43 سال، اوفقظ از یک دانشکده خصوصی و بی نام و نشان و وابسته به «کاتولیک» ها!! (بله! وابسته به کاتولیک ها!) مدرک فوق لیسانسی در رشته «علوم مواد و مهندسی شیمی» با تحقیق درباره «هیروشیما»!!! (لطفاً توجه کنید: با تحقیق درباره «هیروشیما»!!!) اخذ کرده است! اینکه «هیروشیما» چه ربطی به تاریخ و فرهنگ ایران دارد؟ بماند، اما بخاطر فقدان ارزش علمی این «مدرک کاتولیکی»!!، آقای بهرام مشیری نتوانست شغلی در آمریکا پیدا کند و لذا پس از مدتی سرگردانی و بیکاری، بهترین راه برای کسب «نام» و «نام» را وارد شدن به عرصه تلویزیون ها و مخالفت با رضاشاه و خاندان پهلوی زیر عکس شادروان دکتر محمد مصدق دانست و از آن هنگام تاکنون، در برخی تلویزیون ها و خصوصاً در برنامه ای بنام «سرزمین جاوید»، درباره تاریخ و فرهنگ ایران موعظه می کند. در حالیکه در این 43 سال آقای بهرام مشیری نتوانسته حتی یک کتاب یا یک مقاله ارزشمند و مستند درباره تاریخ و فرهنگ ایران بنویسد و منتشر کند. بنظرمی رسد که مانند «استاد کاظم غواص» (که اشعار «حزین لاهیجی» را به نام خود «چاپیده» بود)، آقای مشیری هم آثار و مقالات دیگران را بنام مبارکشان به بینندگان برنامه های خود عرضه می کند، چگونه!؟

منابع اطلاعات بهرام مشیری!

امروزه با جستجوی ساده در اینترنت، به راحتی می توان با بدست آوردن ده ها مقاله مختلف در هر زمینه ای و مونتاز کردن آنها، «عوام الناس سرزمین جاوید» را از دریای بیکران معرفت و دانش خود متحیر و متعجب ساخت! در حالیکه می دانیم که 35 سال پیش از آقای بهرام مشیری، کسانی مانند علی میرفطروس در کتاب های «اسلام شناسی» (جلد 1 و 2) و «حلاج» و بعد، در کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران»، و سپس مسعود انصاری (در کتاب «روانشناسی محمد»، «بازشناسی قرآن» و در کتاب های دیگر) و شجاع الدین شفا (در کتاب «تولدی دیگر») و «آله دالفک» (در کتاب «پژوهشی در زندگی علی») با ارجاع به صدها کتاب و رساله، درباره اسلام، حمله اعراب به ایران، نقداندیشه های علی شریعتی و دیگران، سخن ها گفته بودند و در واقع بهرام مشیری خوشه چین زحمات و رنج های این بزرگان است.

متأسفانه آقای مشیری بجای قدردانی از استادان و محققان پیشکسوت خود، به آنان دشنام و ناسزا داده تا مانند «کاظم غواص» رد پای اقتباس ها و سرقت هایش را بپوشاند!!

زبان تند بهرام مشیری علیه شخصیت های تاریخ و فرهنگ ما، چنان است که می تواند «مدرسه رفاه» تازه ای بسازد تا در پشت بام آن (مانند آقایان دکتر ابراهیم یزدی و حجت الاسلام هادی غفاری و خلخالی) عوامل «ضدانقلاب» را سرکوب یا نابود کند. با این شیوه دادگاه های انقلاب اسلامی است که بهرام مشیری در برنامه 19 اکتبر 2012 ضمن اینکه علی میرفطروس را «دروغزن بی شرم» می نامد، خواستار محاکمه او در دادگاه شده است، چرا!؟: بجرم توهین به «هستی و نیستی کشور و تاریخ و مردمش» (یعنی دکتر محمد مصدق)!!

آقای مشیری که دکتر مصدق را مترادف با «هستی و نیستی ایران و تاریخ و مردم ایران» می داند متأسفانه از این موضوع غافل است که مفاهیمی مانند «ابرمردتاریخ» و «نماد هستی و نیستی کشور و تاریخ و مردم»، مفاهیمی هستند فاشیستی که از درون آن، «پیشوا» و «استالین» یا «امام خمینی» زاده می شوند! چنانکه در «بشارت نامه» های «رهروان راه مصدق» و رهبران جبهه ملی در آستانه انقلاب اسلامی دیدیم.

باهمان شیوه دادگاه های اسلامی است که آقای مشیری، استاد شجاع الدین شفا، استاد خانلری، استاد جلال متینی، دکتر هوشنگ نهاوندی و دیگران را نیز «فرومایه و پست»، «از عوامل ساواک شاه»، «بی مایه» و غیره ... نامیده است و ضمن لجن مال کردن شخصیت و خدمات تاریخی رضاشاه، می کوشد تا (مانند آیت الله خلخالی)، آرامگاه رضاشاه را ویران سازد!

تاریخ باید توسط مورخان نوشته شود:

آقای مشیری در برنامه «سرزمین جاوید» (1388) گفته است:

- «هر کی از راه میرسه برای ما تاریخ می نویسه، طرف مهندس، کشاورزه، آخونده.. تاریخ ما رو باید مورخ ها بنویسند».

اگر این سخن درست را ملاک بگیریم، سؤال این است که باتوجه به اینکه آقای بهرام مشیری در 43 سال اقامت خود در آمریکا، هیچگاه در هیچ رشته ای از تاریخ و فرهنگ ایران تحصیل نکرده، پس چرا خود، بدون کمترین صلاحیت علمی و دانشگاهی، از تاریخ و شخصیت های تاریخی سخن می گوید؟

بهرام مشیری (14 اکتبر 2012) در تلویزیون اندیشه، در برنامه «نسیم شمال» ضمن تأیید ضعف زمینه های دموکراسی در ایران می گوید:

- «در کشورهای عقب مانده یا جهان سوم، پادشاهی مشروطه امکان پذیر نیست... با اینحال آقای مشیری در یک تناقض گوئی آشکار، از محمدرضاشاه انتقاد کرده و مدعی است:

- «محمدرضاشاه می بایستی مانند پادشاه انگلستان می بود...!!»

مشیری نمی گوید که کدام فرهنگ و اندیشه و نهاد سیاسی یا ساختار اجتماعی ایران مانند کشور انگلستان بود تا محمدرضاشاه مانند پادشاه انگلیس باشد؟ از این گذشته، آیا خود دکتر مصدق مانند نخست وزیر انگلستان بود؟؟؟

درباره دکتر محمد مصدق:

بهرام مشیری ظاهراً در یک «کویر فرهنگی» زندگی می کند، بهمین جهت در عرصه تاریخ ایران هیچ درخت تناوری نمی یابد بطوری که در برنامه 23 مارس 2011 مدعی شده:

- «در این تاریخ، یک آدم حسابی بود، بقیه که همه دزد بودند... آن یک آدم حسابی هم دکتر محمد مصدق بود»...

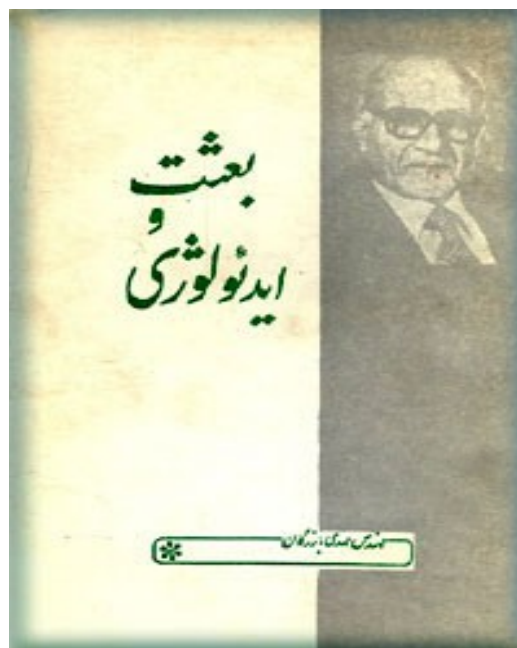
بنابراین، در دیدگاه آقای مشیری، نه امیرکبیر و مستوفی الممالک جایی دارند و نه مشیرالدوله و پیرنیا و سپهسالار و محمدعلی فروغی و ده ها شخصیت ممتاز دیگر...

با چنان ستایش اغراق آمیزی از مصدق، آقای مشیری در برنامه «سرزمین جاوید» (1386) گفته بود:
- «به نظر من، فردوسی و دکتر مصدق، این دو نفر معیار هستند برای ایرانی بودن هر ایرانی، کسی که با این دو نفر مشکل داره، یه چیزیش میشه».

مشیری این واقعیت را پنهان می کند که مصدق هیچگاه نه از فردوسی سخنی گفت یا به او افتخار کرد و نه از کوروش بزرگ. در واقع، آنچه که از نظر رضاشاه مهم و ارزشمند بود، در نظر مصدق، خوار و بی مقدار بود و لذا، مخالفت های دکتر مصدق با اصلاحات عظیم دوران رضاشاه را می توان از همین دیدگاه درک و بررسی کرد.

نکته عجیب!

نکته عجیب اینکه بهرام مشیری در برنامه «سرزمین جاوید» مدعی است:
- «اصلاً در زمان دکتر محمد مصدق، تابوت اسلام، بیرون برده شده بود! و مهندس مهدی بازرگان هم، اول یک فرد ملی بود و اصلاً از اسلام صحبت نمی کرد!!!»



این ادعا نهایت ناآگاهی و بی اطلاعی آقای مشیری را نشان می دهد زیرا اب انگاهی سطحی به آثار مهندس مهدی بازرگان آگاه می شویم که مهندس بازرگان سالها پیش از ظهور خمینی و انقلاب اسلامی، در واقع، تئوریسین اصلی «ولایت فقیه» بوده بطوری که 16 سال پیش از انقلاب اسلامی، بازرگان در کتاب «بعثت و آیدنولوژی» (در سال 1341)، ص 295 مدعی شد:

در ایدئولوژی الهی (اسلامی)، قانونگذارِ اوّل و ازل، خداست و اَحَدی (چه سلطان، چه مردم یا طبقات) آن از طریق مجلس، شورا، و رفراندوم، حقّ وضع قانون و تعیین تکلیف ندارند»

بازرگان در همین زمان تاکید کرد:

هرکس به خمینی پشت کند، به قرآن پشت کرده است!»





بنابراین، این ادعای بهرام مشیری هم بی پایه و دروغ است آنجا که می گوید:
 -«میوه تلخ آن رژیم (یعنی رژیم پهلوی ها) این آخوندهائی است که ما داریم ... از جمله کارهائی که
 آن دو (یعنی رضاشاه و محمدرضاشاه) کردند، یکی هم جمهوری اسلامی است.»

برخلاف نظر آقای مشیری، بسیاری از رهبران جبهه ملی (از جمله مهندس عزت الله سحابی) می
 گویند:

-«دوران دکتر مصدق، دوران رشدوشکوفائی روحانیت بود.»،
 دورانی که نیروهای مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی، آیت الله سید ابوالفضل زنجانی، آیت الله حاج
 سید رضا زنجانی، آیت الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، آیت الله محلاتی و گروه
 فدائیان اسلام، ستون فقرات جنبش ملی شدن نفت به رهبری مصدق را تشکیل می دادند و دقیقاً از همین
 زمان نیروهای «ملی - مذهبی» در سپهر سیاسی ایران آشکار شدند.









از این گذشته، بهرام مشیری که آنهمه در مذمت امامان شیعه و «کلب آستان علی» داد سخن می دهد، از بیان این واقعیت، هراسان است که دکتر محمد مصدق نیز در نطق های خود در مجلس شورای ملی (از جمله در نطق دوره چهاردهم مجلس) ضمن استفاده از کلمات اسلامی «قصاص»، «شهادت»، «مفسد فی الاض» و «محاربه با خدا» گفت:

«من سگ آستان امام حسین هستم!»

بالینحال، بنظر بهرام مشیری:

«دکتر محمد مصدق 500 سال از زمان خودش جلوتر بود»!!!

او سپس در برنامه 19 اکتبر 2012 تاکید می کند که:

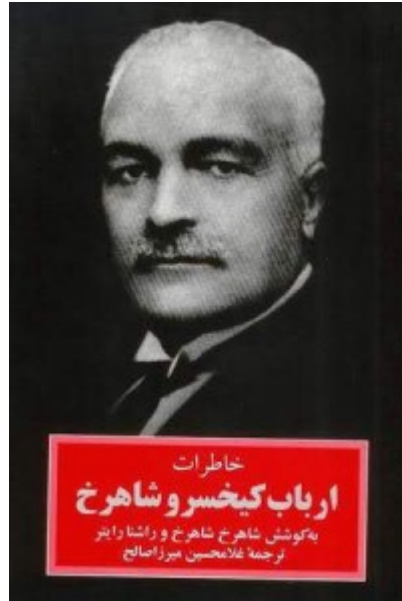
«مصدق یک شخصیت جهانی است».

برخورد رضاشاه با خرافات و روحانیت :

بقول عموم محققان، این رضاشاه بود که با اقدامات قاطع و استوار خود به حضور و سلطه روحانیون شیعه در عرصه های قضائی، آموزشی و اجتماعی خاتمه داد. دو کتاب «بررسی فرایند محدود کردن نفوذ سازمان روحانیت شیعه در زمان رضاشاه» و «روحانیت شیعه در عصر رضا شاه» (که اتفاقاً در همین جمهوری اسلامی منتشر شده اند)، به درستی نشان داده اند که با استقرار سلطنت رضا شاه، سیاست مذهب زدایی و حاکمیت سکولاریسم در دستور کار قرار گرفت. آنچه در دوران رضا شاه اهمیت فراوانی پیدا کرد، توجه به غرب و رفع عقده حقارت ملی در مقابل بیگانگان بود، لذا هر عاملی که در مقابل این هدف، مقاومت میکرد، حذف می شد از جمله روحانیونی که نماینده سنت و عقب ماندگی بودند؛ طبیعی است که در این راستا، سازمان روحانیت شیعه مورد حملات جدی قرار گرفت...

بقول منتقد ارجمندی: الگوی نوسازی در عصر رضا شاه، راه به سوی سکولاریسم می برد و در نتیجه، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی رضا شاه، هر یک به نوعی، باعث کاهش قدرت و نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سازمان روحانیت شیعه در ایران شده بود. رضا شاه ضمن تضعیف جایگاه روحانیت شیعه، حقوق اقلیت های مذهبی (مانند زرتشتی ها، یهودیان، بهائیان و ارمنی ها) به رسمیت شناخت و از این طریق، باعث قدرت گیری نیروهای اجتماعی نوینی شد آنچنانکه بقول «ارباب کیخسرو شاهرخ» (رئیس انجمن زرتشتیان در زمان رضاشاه):

«زرتشتیان از آن پس می توانستند گمشدگان خرابه های مداین را در خانه پهلوی پیدا کنند».



علاقه رضا شاه به زرتشتی ها آنچنان بود که یکی از دختران وی (شاهدخت فاطمه پهلوی) تحصیلات خود را در دبیرستان دخترانه زرتشتی ها، بنام انوشیروان دادگر، گذراند.

متأسفانه آقای مشیری با تحریف آگاهانه تاریخ، اقدامات مهم رضاشاه در تضعیف سلطه روحانیت شیعه را به حساب دکتر مصدق می گذاردت ابه نتیجه دلخواه خود برسد، درحالیکه دیدیم که بقول مهندس عزت الله سحابی و دیگران:

«دوران دکتر مصدق، دوران رشد و شکوفائی روحانیت بود.»

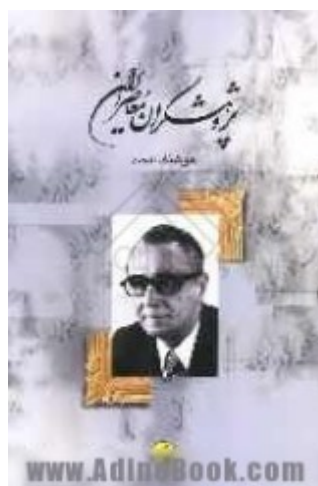
دورانی که نیروهای مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی، آیت الله سید ابوالفضل زنجانی، آیت الله حاج سید رضازنجانی، آیت الله سید محمود طالقانی، آیت الله محلاتی و گروه فدائیان اسلام، ستون فقرات جنبش ملی شدن نفت به رهبری مصدق را تشکیل می دادند و دقیقاً از همین زمان نیروهای «ملی – مذهبی» در سپهر سیاسی ایران آشکار شدند.

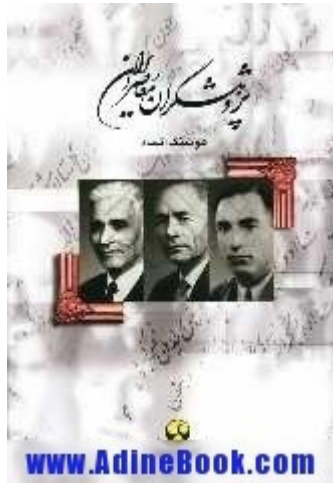
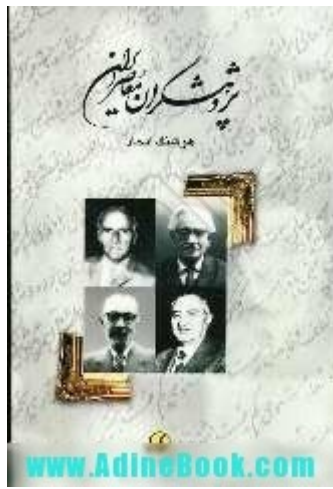
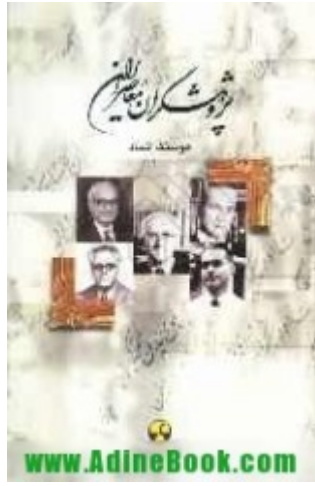
بطوری که گفتیم: بهرام مشیری ظاهراً در یک «کویر فرهنگی» زندگی می کند، بهمین جهت در عرصه تاریخ و فرهنگ ایران معاصر هیچ درخت تناوری نمی یابد و بهمین جهت مدعی است که: **«در تمام دوران رضاشاه و محمد رض اشاه، یک شاعر، یک موسیقیدان، یک نقاش نداریم!»**

درحالیکه می دانیم که نخستین نقاشان، موسیقیدانان و هنرمندان تئاتر و سینما توسط رضاشاه به خارج اعزام شدند و همچنین نخستین سنگ بنای «هنرستان موسیقی»، «دانشکده هنرهای زیبا»، تاسیس «انجمن آثار ملی» و غیره... در زمان رضاشاه انجام شد.

از این گذشته، با مراجعه به کتاب های ارزشمندی مانند «پژوهشگران معاصر» نوشته هوشنگ اتحاد (در 14 جلد) ملاحظه می کنیم که برخلاف ادعای آقای مشیری، در زمان رضاشاه و محمد رضا شاه، ما با بزرگان بزرگانی مانند: محمد قزوینی، محمدعلی فروغی، سید حسن تقی زاده، عبدالعظیم قریب، علی اکبر دهخدا، احمد بهمنیار، ابراهیم پورداود، محمدتقی بهار، ذبیح بهروز، علی اصغر حکمت، قاسم

غنی، صادق رضازاده شفق، غلامرضا رشید یاسمی، احمد کسروی، سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، **بدیع الزمان فروزانفر**، صادق هدایت، نیما یوشیج، نصرالله فلسفی، حبیب یغمایی، جلال‌الدین همایی، مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، احمدتقضایی، مهردادبهار، فریدون آدمیت، هماناطق، محمدجعفر محجوب، استاد احسان یارشاطر، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی... و با **موسیقیدانان و نقاشان برجسته ای** مانند کمال الملک، کلنل علی نقی خان وزیری، قمرالملوک وزیری، محمودجوی پور، احمداسفندیاری، سهراب سپهری، منصوره حسینی، ایران درودی، فریده لاشائی آشنا می شویم و در واقع، **هنرنوگرای ایران** در دوره رضاشاه و خصوصاً در زمان محمدرضا شاه رشد و پرورش یافت.





منصوره حسینی، متولد 1305



ایران درودی، متولد 1315



تاسیس دانشگاه و بهرام مشیری!

درباره تاسیس دانشگاه توسط رضاشاه نیز حرف های آقای مشیری بسیار عجیب است. به عقیده او: «دانشگاهی که در زمان رضاشاه و محمدرضا شاه پایه گذاری شد **مزبله** ای بود که از درون آن، تنها افراد توسری خور و تکنوکرات بیرون آمدند... و طبیعی است که در **مزبله**، چیزی رشد نمی کنه، فقط در گلزار هست که چیزی رشد میکنه!» (سرزمین جاوید، 1386 و 10 آبان 1391).

می بینیم که بهرام مشیری رشد و تحصیل هزاران ایرانی متفکر و اندیشمند در دانشگاه های ایران را، رشد و تحصیل در «**مزبله**» می داند. این سخن آقای مشیری درباره دانشگاه های زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، تکرار سخنان آیت الله خمینی درباره دانشگاه های زمان رضاشاه و محمدرضاشاه است.

آیت الله خمینی نیز ضمن اینکه سیاست فرهنگی رژیم پهلوی را «**أم الامراض**» می داند در کتاب «**صحیفه نور**»، جلد 15، صفحه 432 می گوید:

«این پدر و پسر نگذاشتند که این کشور جلو برود، نگذاشتند دانشگاه، دانشگاه باشد.»

آیت الله خمینی در صفحه 121، جلد 8، و در جلد 6، ص 182 «**صحیفه نور**» می گوید: «این پدر و پسر (یعنی رضاشاه و محمدرضاشاه)، نیروی انسانی ما را از بین بردند. الآن شما باید چراغ بردارید و بگردید دوره که انسان پیدا بکنید! نگذاشتند انسان پیدا بشود. دانشگاهها را نگذاشتند دانشگاه اسلامی باشد، دانشگاه انسانی باشد.... در سالهای بسی طولانی جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داده و عمال داخلی استعمار بر آن دامن زده اند و از یک فرهنگ فاسد استعماری جز کارمند و کارفرمای استعمارزده حاصل نمی شود.»

«الیت» های بهرام مشیری و «انقلاب شکوهمند اسلامی»!

بهرام مشیری در برنامه 15 اکتبر 2012 «سرزمین جاوید» گفته است: «این الیت است که مردم را بدنبال خود می کشد، و این الیت است که مردم را رهبری می کند به زندگی بهتر و رفاه و آسایش...».

سؤال این است که چرا فردی مانند بهرام مشیری که سال ها قبل از انقلاب در آمریکا زندگی کرده بود و حتماً رسالات آیت الله خمینی را آزادانه و بدون هراس و سانسور مطالعه کرده بود، در «انقلاب شکوهمند اسلامی»، خمینی را «گاندی» و «آبر مرد تاریخ» و «پیشوای رهائی بخش» نامید و از او حمایت و پشتیبانی کرد؟ و یا چرا در آن هنگام، آقای بهرام مشیری مقاله یا نقدی درباره اسلام و رسالات ارتجاعی آیت الله خمینی منتشر نکرد؟

از این گذشته، نقش گمراه کننده و ویرانگر «الیت ها و رهبران جبهه ملی» در آستانه انقلاب اسلامی را بیاد آوریم تا ببینیم که «الیت» های محبوب آقای مشیری مرتکب چه اشتباه یا خیانت بزرگی علیه ملت ایران شده اند:

خبرنامه جبهه ملی: خورشید از غرب به شرق آمد

سند اصلی

در شماره پنجشنبه 12 بهمن ۱۳۵۷ برابر اول فوریه ۱۹۷۹ میلادی «**خبرنامه جبهه ملی**»، به مناسبت ورود آیت‌الله خمینی به کشور، تمام صفحه اول اختصاص به تصویر نقاشی شده از آیت‌الله خمینی داشت، با این عبارت:

«اینک مردی می‌آید مردآسا که قطره قطره خون دردکشیدگان وطن در تن او جاری است.»

—

در سرلوحه خبرنامه «جبهه ملی» نیز در یک کادر، این عبارت آمده است:
«تنها همین یکبار است که خورشید از غرب به شرق می‌آید.»

در مطلبی بعد با عنوان «**بشارت**» نیز چنین نوشته شده است:

«اینک مردی می‌آید مرد آسا، که قطره قطره خون دردکشیدگان وطن در تن او جاری است و چکه چکه خون شهیدان از قلب او فرو چکیده است. مردی که خاطره رنج یک ملت است و مزده رهایی. همه ملت‌ها از رنج... نه یک قدیس، نه یک معجزه، نه یک دست از آستین غیب در آمده، بلکه انسان راستین عصر حاضر و ابرمرد زنده تاریخ می‌آید. مردی که همه، عزم راسخ است و همه، اراده پولادین... مردی چنین، دو بار نمی‌آید. در تمام طول حیات انسان، تنها همین یکبار است که خورشید از غرب به شرق می‌آید، خورشیدی که امانت شرق بود نزد غرب...»

جبهه ملی: ثف بر چهره خود فروخته بختیار

خبرنامه جبهه ملی در شماره های ۵۹ هفدهم دی ماه و ۶۰ هجدهم دی ماه ۵۷، مقالات اساسی خود را به حملات تند و سنگین به یار سابق خود (دکتر شاپور بختیار) اختصاص داد و با شعارهایی چون «**ننگ بر سازشکار خود فروخته**»، عمل بختیار را به صحنه جنگ جمل و رو در رو قرار گرفتن طلحه و زبیر با امیر المومنین علی تشبیه کرد.

دکتر سنجابی (رهبر جبهه ملی): حکومت ایران باید اسلامی باشد

در روز سه شنبه نوزدهم دی ماه ۱۳۵۷ برابر نهم ژانویه ۱۹۷۹ میلادی دکتر سنجابی در مصاحبه‌ای که در جراید تهران چاپ شد، جریان دیدار خود با آیت‌الله خمینی را توضیح داد. دکتر سنجابی دبیر کل جبهه ملی ایران با ضعف و زبونی بسیار گفت:

«من ابتدا به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی حضور حضرت آیت‌الله خمینی که امروز تمام حرکات ایران زیر نظر ایشان قرار دارد، رسیدم و گفتم همان‌طور که هر فرد مسلمان روزی چند بار خدا را به شهادت می‌گیرد. من خدا را به شهادت می‌گیرم که با هیچ سیاست خارجی بطور مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط ندارم و در هیچ جمعیت سبّی یا غیرسبّی ارتباط ندارم و با مقامات دولتی و با دربار ایران گفت و گو و مذاکره نکردم. برای این به این‌جا آمده‌ام تا آن چه را تشخیص می‌دهم بیان کنم و موضع جبهه ملی را برای شما تشریح کنم.»

حاج سید جوادی: وقتی امام خمینی بیاید دیگر کسی دروغ نمی‌گوید

نشریه جنبش، 7 بهمن 1357

«امام می‌آید، با صدای نوح، با طیلسان و تیشه ابراهیم، با عصای موسی، با هیأت صمیمی عیسی و با کتاب محمد و دشت‌های سرخ شقایق را می‌پیماید و خطبه‌های انسان را فریاد می‌کند. وقتی امام بیاید دیگر کسی دروغ نمی‌گوید. دیگر کسی به در خانه خود قفل نمی‌زند، دیگر کسی به باجگزاران باجی نمی‌دهد، مردم برادر هم می‌شوند و نان شادی شان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می‌کنند و...»

با چنین باور های خام و نادرستی بود که آقای **ابوالحسن بنی صدر** از همسر خود خواسته بود تا متن کامل کتاب «**ولایت فقیه**» را به فرانسه ترجمه کند و همسر بنی صدر هم (با وجود آگاهی از مضمون قرون وسطائی و ضد دموکراتیک کتاب «ولایت فقیه») آنرا به فرانسه ترجمه کرد تا اعتقاد قلبی و عملی شان را به ولایت فقیه آیت الله خمینی اثبات کنند!! و شگفتا که آقای بهرام مشیری هنوز هم از آقای «بنی صدر» ستایش می‌کند و خواندن **روزنامه «انقلاب اسلامی بنی صدر»** را به همگان توصیه می‌کند!!

اشتباهات هولناک **آقای مشیری** و **الیت های محبوبش در انقلاب اسلامی**، اینک باید او را فروتن کند تا با دروغ و اتهام زدن و تحریف کردن تاریخ، بار دیگر باعث گمراهی و فریب مردم (خصوصاً ما جوانان نسل سوخته) نشود.

با توجه به آنچه که در آغاز این بحث درباره «**استادکازم غوّاص**» گفتیم، بنظرم، حدیث آقای بهرام مشیری، یادآور ماجرای «استادکازم غوّاص» است، فردی که با سرقت آثار و اشعار دیگران، کوشید تا به «نام» و «نان» برسد غافل از اینکه بقول حافظ:

**بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
آنکس که عرض شعبده با اهل راز کرد**

امیدوارم که آقای بهرام مشیری در یک مناظره تلویزیونی «**رو در رو**» شرکت کند تا من، مورد به مورد، اقتباس‌ها و سرقت‌هایش از کتاب‌ها و مقالات دیگران را در برابر قضاوت مردم، نشان دهم. در همین مناظره حضوری، بینندگان و علاقمندان به تاریخ و فرهنگ ایران خواهند دید که آقای بهرام مشیری از نوشتن حتی یک مقاله 20 سطر **بدون غلط** درباره تاریخ و فرهنگ ایران عاجز و ناتوان است!

به امید چنان روزی،

خسرو فروهر، آذر ماه ۲۵۷۲ ایرانی

www.LibertyForIran.com/Fravahar